View the original article

فراتر از خبر

وقتی زندانیان به جنگ چوبه دار رفتند؛ گفت‌وگوی ویژه با احمدرضا حائری

فرشته قاضی

۱۸/مهر/۱۴۰۵



احمدرضا حائری، فعال حقوق بشر و برندهٔ جایزهٔ «فرانت لاین دیفندرز» در سال ۲۰۲۶ است؛ جایزه‌ای که از سال ۲۰۰۵ از سوی سازمانی حقوق بشری به همین نام، مستقر در ایرلند، به فعالان حقوق بشر اهدا می‌شود که به‌دلیل فعالیت‌هایشان در معرض خطر قرار دارند.

احمدرضا حائری از بانیان کارزار «سه‌شنبه‌های نه به اعدام» است؛ کارزاری که از بهمن ۱۴۰۲ در زندان قزلحصار توسط او و ۹ زندانی سیاسی محبوس در این زندان آغاز شد.

هدف کارزار «سه‌شنبه‌های نه به اعدام» که تاکنون صدها زندانی در ۵۶ زندان در سراسر کشور به آن پیوسته‌اند، اعتراض به مجازات اعدام و مخالفت با آن به‌عنوان مجازاتی غیرانسانی و جبران‌ناپذیر است.

آقای حائری که یک ماه پیش از زندان آزاد شده است، اولین بار در سال ۱۳۸۸ به‌عنوان یکی از نمایندگان خانواده‌های زندانیان سیاسی بند ۳۵۰ اوین بازداشت شد.

او از پیگیری وضعیت برادر زندانی‌اش، سعید، در آن زمان، به روایتگری زندان و رنج‌های زندانیان و راه‌اندازی کارزار «سه‌شنبه‌های نه به اعدام» رسید. به‌خاطر همین روایتگری‌ها و همین کارزار هم بیش از پنج پرونده علیه او در زندان تشکیل شد که اکثر اتهامات و پرونده‌ها علیه او با شکایت ادارهٔ کل زندان‌های استان تهران و نهادهای امنیتی صورت گرفته است.



بازکردن در پنجره جدید

لینک مستقیم

- **من ابتدا به شما، آقای حائری، به‌خاطر جایزهٔ «فرانت لاین دیفندرز» تبریک می‌گویم. جایزهٔ بسیار مهمی است برای فعالان حقوق بشری که به‌دلیل فعالیت‌هایشان در معرض خطر قرار دارند و شما یکی از آن‌ها هستید که همیشه به‌خاطر فعالیت‌هایتان در معرض خطر بودید و هزینه‌های بسیاری پرداختید. ابتدا در مورد این جایزه به ما بگویید.**

در رابطه با این جایزهٔ فرانت لاین دیفندرز، سازمان حقوق بشری که سابقهٔ مشاوره به کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل را هم دارد، مرا از منطقهٔ شمال آفریقا و خاورمیانه به‌عنوان مدافع خط مقدم حقوق بشر انتخاب کرده است. از این سازمان حقوق بشری هم ممنونم؛ از مدیرشان و همهٔ کسانی که در دوبلین، نشست را برگزار کردند و از فشارها و مصائبی که در ایران و در زندان‌های مختلف بر زندانیانی که در معرض حکم اعدام هستند و خانواده‌های آن‌ها یاد کردند.

به‌دلیل سال‌هایی که من از اردیبهشت ۱۴۰۲ در زندان قزلحصار بودم تا یک ماه پیش که از زندان آزاد شدم، توضیح کوتاهی بدهم. روزهای اولی که من به همراه ۱۳ هم‌بندی دیگر از زندان اوین به زندان قزلحصار تبعید شدیم، ۲۰ روز در بند ۳۵ واحد ۳ قزلحصار بودیم؛ جایی که زندانیان را برای تنبیه و البته پیش از اجرای حکم اعدام آن‌جا می‌بردند و البته بعداً ما فهمیدیم که در انتهای واحد یک هم چنین سلول‌هایی دارند؛ یعنی نزدیک به سالن اعدام.

همان روزهای اول با هفت زندانی کُرد آشنا شدیم که متأسفانه یک ماه کمتر یا بیشتر بعد از این‌که ما از آن‌جا به واحد ۴ منتقل شدیم، این دوستان کُرد را اعدام کردند. آن‌ها نه کسی را کشته بودند، نه جایی را خراب کرده بودند و با پروندهٔ بسیار مبهم و بسیار غیرعادلانه، ۱۴ سال در زندان بودند. زنده‌یاد قاسم آبسته را آبان ۱۴۰۲ اعدام کردند. و بعد ایوب کریمی و داوود عبداللهی و متأسفانه تا نفر آخر، خسرو بشارت که از ۲۰ سالگی تا ۳۴ سالگی در زندان بود و اردیبهشت ۱۴۰۳ اعدام شد.

خب! ما بهمن ۱۴۰۲ با حجم بیشتری از اجرای احکام اعدام مواجه شدیم؛ هم زندانیان مواد مخدر و هم زنده‌یاد محمد قبادلو و فرهاد سلیمی. محمد قبادلو از بازداشت‌شدگان «زن، زندگی، آزادی» بود و خب هیچ‌کدام قتل نکرده بودند. حالا ما البته در مورد قتل، مجازات قصاص را باور نداریم و به دلایل متعددی در فقه شیعه و قوانین اسلام در واقع استناد می‌کنیم. اما خب دربارهٔ این‌ها مشخصاً اعدام سیاسی بود و من خاطرم هست که ما در زندان قزلحصار و دوستان ما در بند زنان (زندان اوین) دست به اعتصاب زدیم.

اما ما فکر می‌کردیم به این‌که یک کار بسیار مداوم‌تر و وسیع‌تری انجام بدهیم و بعد از این اعدام‌ها بود که ما کارزار «سه‌شنبه‌های نه به اعدام» را در ۹ بهمن ۱۴۰۲ شروع کردیم.

هدف این بود که در درجهٔ اول با خود زندانیان حرف بزنیم؛ زندانیان جرائم مواد مخدر یا جرائم دیگر، که حق شما زندگی است و هیچ حکومتی نمی‌تواند جان شما را به‌خاطر جرمی که مرتکب شدید بگیرد. البته این جرم هم حاصل یک ساختار ناعادلانه و در بستر یک نابرابری اقتصادی و اجتماعی شکل گرفته است. مسیر بسیار دشواری بود، مسیر سختی بود. در تابستان دو سال بعد، یعنی تابستان ۱۴۰۴، حتی رسید به جایی که بخشی از نهادهای امنیتی در واحد ۴ زندان آمدند و به بهانهٔ بردن هم‌بندی‌های ما برای اعدام، یعنی زنده‌یاد مهدی حسنی و بهروز احسانی که فقط به‌خاطر هواداری از یک جریان اپوزیسیون اعدام شدند، به‌صورت رسمی ما را مورد ضرب‌وجرح شدید قرار دادند.

مشخصاً من و شش هم‌بندی‌ام را به‌شدت ضرب‌وجرح کردند. برآورد ما این بود که خب یک انتقام‌گیری عریان است. یعنی به‌شکل خیلی عریان، بدن ما را مورد تعرض قرار دادند، ما را زمین انداختند، از پشت دستبند زدند و توهین کردند. البته من همان موقع هم به دوستان هم‌بندی می‌گفتم که این اقدام نشان از این دارد که ما درست گام برداشتیم. در طول این سه سال من ۵۰ روز در انفرادی بودم که در واقع تبعات آن فعالیت‌ها بود.

- **کارزار «سه‌شنبه‌های نه به اعدام» را که در زندان قزلحصار راه‌اندازی کردید، به‌شکل گسترده‌ای گسترش پیدا کرد. بیش از ۵۰ زندان در سراسر ایران به این کارزار پیوستند و در خارج از ایران هم خیلی‌ها از کارزار حمایت کردند. کارزاری که از حق حیات انسان‌ها بدون این‌که در نظر بگیرد و برایش اهمیت داشته باشد که چه کسی چه جرمی مرتکب شده، دفاع می‌کند. فکر می‌کردید به این شکل مورد استقبال جامعه در داخل ایران و در خارج از ایران قرار بگیرد؟**

حقیقت این است که چون بر بستر درستی به همراه هم‌بندی‌هایم حرکت می‌کردیم، از جریانات مختلف سیاسی در همان قزلحصار ـ حالا من به‌عنوان کسی که سال‌هاست مسئلهٔ سیاست‌ورزی را کنار گذاشته‌ام و دغدغه‌ام بحث دفاع از حقوق بشر است ـ اما آن‌جا خب جریان‌های سیاسی مختلفی بودند که در گفت‌وگوها و صحبت‌ها، واقعاً همه به این جمع‌بندی رسیدیم که دست بر یک نقطهٔ مشترک بگذاریم و بر سر یکی از مواد اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر که مهم‌ترین آن هم است، توافق کنیم و در قالب این کارزار «سه‌شنبه‌های نه به اعدام» به آن بپردازیم و از حق حیات دفاع کنیم.

من فکر می‌کردم به نتیجه می‌رسد، به این معنا که همه‌گیر شود، اما فکر می‌کردم از نظر زمانی خیلی طولانی‌تر شود. حالا هم به‌دلیل این‌که ما مسیر درستی رفتیم و هم متأسفانه به‌دلیل این‌که جمهوری اسلامی از مجازات اعدام به‌شکل وسیع‌تری در یک سال اخیر، بعد از اعتراضات دی‌ماه استفاده کرد، شاید این‌ها دلایلی بود که زودتر ما رسیدیم به این نقطه که حتی در سطح بین‌المللی هم به این کارزار توجه می‌شود.



بیشتر در این باره:

احمدرضا حائری یکی از برندگان جایزه حقوق‌بشری «فرانت لاین دیفندرز» در سال ۲۰۲۶ شد

- **برگردیم به موضوع داخل زندان. ما در مقاطعی شاهد این بودیم که فعالان مدنی و فعالان حقوق بشری به اعدام اعتراض می‌کردند و کمپین می‌کردند. ولی بعد از این‌که شما و هم‌بندی‌های شما در زندان قزلحصار، کارزار «سه‌شنبه‌های نه به اعدام» را راه‌اندازی کردید، ما یک تفاوت بسیار بزرگ را**

شاهد بودیم؛ اعتصاب و تحصن زندانیان غیرسیاسی در دفاع از حق حیات خودشان. این چگونه اتفاق افتاد؟ چگونه شکل گرفت و چگونه به این‌جا رسید؟

در قرن نوزدهم یکی از فعالان علیه برده‌داری، من می‌خواندم در خاطراتش که نوشته بود مشکل‌ترین، مهم‌ترین و سخت‌ترین بخش مبارزه با برده‌داری این بود که کسی که برده است را قانع کنید که شما نباید برده باشی و حق داری که فرار کنی. اقناع آن‌ها به فرار، کار سختی بود.

واقعیت این است که در سال‌های اخیر مجازات اعدام برای بسیاری از زندانی‌ها با جرائم مختلف و حتی خانواده‌هایشان پذیرفته شده بود. این‌که ما به آن‌ها بباورانیم که کسی نمی‌تواند به حق حیات شما تعرض کند، ولو هر جرمی مرتکب شده باشید، این کار سختی بود.

ببینید من در طول این سه سال گذشته که در قزلحصار بودم، سعی می‌کردم لایه‌های مختلفی از موضوع اعدام را مطرح کنم. از زمان آغاز کارزار تا زمانی که در زندان قزلحصار ۱۶۰۰ زندانی که حکم قطعی اعدام داشتند دست به اعتصاب زدند، مسیر سختی بود. زندانیانی با جرائم مواد مخدر که پذیرفتند واقعاً مستحق اعدام نیستند. مسیر بسیار پرچالشی بود، اما خوشبختانه دست‌کم در این حوزه ما توانستیم دستاورد داشته باشیم.

جالب است برایتان بگویم که خود ساختار حاکمیت هم تن داد؛ یعنی دستاورد مهم ما این بود که دست‌کم شش ماه در قزلحصار، اعدام‌ها را متوقف کردند. اما خب متأسفانه من همین چند روز پیش شنیدم که بیش از ۱۲۰۰ زندانی در معرض اعدام در حوزهٔ مواد مخدر، فقط در اصفهان داریم. آمار بسیار بالایی است؛ اما این‌که در داخل زندان‌ها، زندانیان در حوزهٔ جرائم مختلف به این باور رسیده‌اند که فارغ از این‌که چه جرمی انجام داده‌اند، کسی نمی‌تواند زندگی را از آن‌ها بگیرد، این دستاورد بسیار چشمگیری است و فکر می‌کنم بر همین بستر است که ما می‌توانیم به آینده خوش‌بین باشیم.

در این یک ماه که از زندان آزاد شده‌ام، این را صادقانه بگویم که تصور نمی‌کردم واقعاً در این حد، کارزار «سه‌شنبه‌های نه به اعدام» و کارزار علیه اعدام، فراگیر شده باشد. در این مدت، کنشگران صنفی، مدنی و سیاسی را دیده‌ام که به این موضوع می‌پردازند و در دل جامعه این باور به وجود آمده که فوری‌ترین مسئلهٔ ما، مقابله با اعدام‌ها است. فارغ از این‌که ما در چه شرایط اقتصادی یا سیاسی هستیم و باور سیاسی ما چیست.

این خیلی نکتهٔ برجسته‌ای است، به‌عنوان یکی از دستاوردهایی که زندانیان در سخت‌ترین شرایط از داخل زندان علیه اعدام شروع کردند. و من مطمئن هستم دوستان هم‌بندی من در قزلحصار، دوستانم در بند زنان اوین، در قرچک و در زندان‌های مختلف ایران، الان قطعاً همه خوشحال هستند از این‌که در سطح بین‌المللی هم به این کارزار توجه شده و این نقطه‌عطف، نقطهٔ شروع دوباره‌ای است که ما با قدرت بیشتری از حق زندگی هم‌وطنان‌مان دفاع کنیم.

- **آقای حائری، یادم است وقتی چند زندانی را برای اعدام برده بودند، شما در زندان قزلحصار، در آن فضای بستهٔ زندان، هشتگ «نه به اعدام» را زیر دوربین‌های زندان گذاشتید. برگردیم به آن موقع و به ما بگویید که این نوع فعالیت‌ها توی زندان، میان چهاردیواری زندان و با آن زندانبان‌ها و گارد ویژه، به چه شکلی پیش می‌رفت؟**

ببینید! وقتی شما با همهٔ وجودتان یک مسئله را باور داشته باشید و آن مسئله، مسئلهٔ انسانی و حقوق بشری است، برای دافع از آن تلاش می‌کنید؛ چیزی که در هر صورت یک دستاورد برای بشریت است. در آن شرایط، حالا یادآوری‌اش بعضاً تلخ می‌شود؛ مثلاً من بگویم آن شرایطی که بچه‌ها را برای اعدام می‌بردند، چه اول صبح، هفت‌ونیم صبح و چه ساعت ۹ شب؛ شرایطی بود که ایجاد رعب و وحشت می‌کرد.

من این را به شما بگویم که به‌مرور زمان، وقتی که ما می‌نوشتیم و می‌گفتیم، حتی در مکالمه‌ها و دیالوگ‌هایمان با زندانبان‌ها، حتی زندانبان‌ها هم به این باور رسیدند که اعدام چیز خوبی نیست. حتی کسی که می‌رفت سالن اعدام هم متزلزل شد. بعضاً می‌انداختند گردن نفر دوم و خودشان دوست نداشتند بروند.

نگاهشان به مسئلهٔ اعدام متفاوت شد و شاید باورتان نشود که من از زبان خیلی از آن‌ها شنیدم، مثلاً در مورد محسن شکاری، در مورد قاسم آبسته و حتی در مورد همین عزیزانی که متأسفانه در ۱۰ بهمن یا تابستان گذشته اعدام شدند، یا حتی کسی مثل بابک شهبازی که با اتهام جاسوسی و پروندهٔ سراسر تناقض اعدام شد، خود زندانبان‌ها هم به این باور رسیدند و خودشان می‌گفتند که مثلاً محسن شکاری بی‌گناه اعدام شد، مثلاً قاسم آبسته بی‌گناه اعدام شد. نسبت به خود مسئلهٔ اعدام متزلزل شده بودند که آقا چرا باید برای مواد مخدر ما این حجم اعدام داشته باشیم، در شرایطی که می‌دانیم مسئلهٔ مواد مخدر و شبکهٔ توزیع آن چیست و این اعدام‌ها واقعاً هیچ نتیجه‌ای جز فروپاشی صدها هزاران خانواده ندارد.

آن مسئله‌ای که گفتید در مورد دوربین، خب شما در یک شرایطی می‌بینید هیچ کار دیگری نمی‌توانید بکنید، در یک محیط بسته که حتی ارتباطتان با بیرون قطع است. اما باور ما این بود که حتی اگر یک نفر را هم به این باور برسانیم که ما در دفاع از حق زندگی در موضع درستی ایستاده‌ایم، حتماً این کار را می‌کردیم. یعنی در آن شرایط، خب ما یک هشتگ «نه به اعدام» یا هشتگ با اسم کسی که به‌تازگی اعدام شده بود، مثلاً زنده‌یاد ایوب کریمی یادم است، را جلوی دوربین مداربستهٔ زندان می‌گرفتیم. شاید مثلاً شما فکر کنید این حرکت واقعاً انگیزه‌اش چه بود؟ انگیزهٔ ما این بود که به همان سه نفری که به‌صورت شیفتی دوربین‌ها را چک می‌کنند، بباورانیم و او به کس دیگری بگوید.

این سؤال پیش می‌آید برای آن‌ها که مثلاً آقای ایکس، آقای ایگرگ چرا این‌قدر به این مسئله اصرار دارد، درحالی‌که این مسئله خودش را مستقیم تهدید نمی‌کند. و همین در مغز آدم‌ها سؤال ایجاد می‌کند. یا این‌که چرا در این شرایط، احمدرضا حائری در سلول انفرادی در مخالفت با اعدام، خطابه ایراد می‌کند. برای این‌که شاید یک افسر نگهبان و چند زندانی صدای او را می‌شنوند.

هدفی که ما داشتیم، آن‌جا در محدودترین شرایط، این بود که دست‌کم همان چند نفر زندانبان را به فکر واداریم، یک زنگی در ذهنشان به صدا دربیاید و این را با اطمینان به شما می‌گویم که نتیجه داشت. همین مسائل درون زندان، نتیجه‌بخش بود و افراد با هم حرف می‌زدند. در نهایت زندانی‌ها با هم حرف می‌زدند. با خانواده‌ها حرف می‌زدند. خانواده‌ها تحت تأثیر قرار می‌گرفتند و این باور را در واقع می‌پذیرفتند و باور می‌کردند که بچهٔ ما، پسر ما، همسر ما هر جرمی که مرتکب شده، چرا باید اعدام شود؟

شما دقت کنید الان برای ۱۰۰ گرم مثلاً مادهٔ مخدر آدم می‌کشند (اعدام می‌کنند). به‌قول یک نویسندهٔ انگلیسی، «رنج کشیدن نیاز به تصویر دارد». یکی از معضلاتی که ما در سال‌های گذشته داشتیم این بود که رنج زندانی‌ها، رنج شب‌هایی که در انتظار اعدام بودند، رنج لحظاتی که برای اعدام می‌بردند و رنج خانواده‌ها، برای جامعه تصویر نداشت. تصویری از این رنج وجود نداشت.

خب شما می‌دانید سالن اعدام زندان قزلحصار، پیش‌تر سقف باز بود. در سال‌های اخیر اما حتی سقف را هم پوشاندند. ۲۲ طناب دار؛ هیچ تصویری از این ما نداشتیم و کاری که ما، فکر می‌کنم خود من، همیشه سعی می‌کردم انجام بدهم این بود که این تصویر را برای مخاطب، برای جامعه و برای کنشگران بسازیم که بتوانند همدلی بکنند. بتوانند آن رنج را خودشان هم احساس کنند. البته خب سخت است، اما لازم است و راه دیگری نیست که من بفهمم علیرضا سپاهی که شب قبل خانم کشانی به عقدش درمی‌آید، در آن لحظات که او را برای اعدام می‌بردند چه حسی داشته. این تصویرسازی، همدلی ایجاد می‌کند که واقعاً ما تمامیت وجودمان را برای مخالفت با اعدام بگذاریم.

- **آقای حائری، در اخبار بارها خوانده‌ایم که یک محکوم به اعدام، برای این‌که اعدامش عقب بیفتد، در زندان مرتکب جرم دیگری شده است. بعد از آن تصویر، می‌آییم به این تصویر بند محکومان به اعدام در زندان قزلحصار که این زندانیان در مخالفت با اعدام تحصن می‌کنند و جلوی زندانبان‌ها را برای انتقال محکومان به اعدام برای اجرای حکم می‌گیرند. شما راه بسیار طولانی آمده‌اید برای این‌که از آن تصویر به این تصویر برسیم. اما هزینه‌های بسیاری هم دادید. نه‌فقط سال‌ها زندان بودید، در درون زندان هم پرونده‌های متعددی برای شما باز شد و احکام متعدد دیگری برایتان صادر شد.**

بله، من ابتدا که زندان رفتم، پرونده‌ای قدیمی داشتم در ارتباط با زنده‌یادان ساسان نیک‌نفس و امیرحسین حاتمی. البته این توضیح را بدهم که هم در ارتباط با ساسان نیک‌نفس، در ساختار قضایی خود جمهوری اسلامی، زندان به کم‌کاری محکوم شد و این‌که در مرگ او نقش داشته. دربارهٔ امیرحسین حاتمی هم که زندانی سیاسی هم نبود، متأسفانه زندان مدعی برق‌گرفتگی شد، اما در نهایت دوستان وکیل کمک کردند و کم‌کاری و حتی نقش بعضی از مأموران زندان تهران بزرگ را در قتل او در واقع پذیرفتند.

اما متأسفانه وقتی که من وارد زندان شدم، همان روزهای اول این پرونده را هم کشیدند بیرون با عنوان این‌که نشر اکاذیب کرده‌ام و بر قاضی فشار آوردند و قاضی ۹۱ روز حبس به من داد. من البته دادگاه نرفتم و درخواست تجدیدنظر هم نکردم.

وقتی زندان قزلحصار رفتم، خب پرونده‌سازی‌ها شروع شد. شش بار دست‌کم به‌صورت رسمی مرا به بازپرسی فراخواندند، به‌صورت ویدئوکنفرانس که من هرگز در جلسات بازپرسی حضور پیدا نکردم، اما در شعبات مختلف دادسرای کرج پرونده‌هایی علیه من با شکایت مراجع مختلفشان، از خود زندان تا نهادهای امنیتی، درست کرده بودند.

این توضیح را هم بدهم که دست‌کم دو پروندهٔ باز این اواخر داشتم در شعبهٔ ۱۳ و شعبهٔ ۷ که یکی به‌دلیل مواضعی که در جریان سرکوب مردم ملکشاهی در دی‌ماه گرفتم و یکی هم شکایتی که زندان و اطلاعات سپاه از من کرده بود. یک شکایت هم سازمان زندان‌ها کرده بود. خب من هرگز چیزی از آن‌ها نخواستم و البته نخواهم خواست، اما خب در این دو پرونده، خودشان قرار منع تعقیب دادند و به من ابلاغ شد. من سه سال و شش ماه حکم داشتم و سه سال و پنج ماه و ۲۵ روز حبس را تحمل کردم. در شرایطی که یک تبعید غیرقانونی هم به قزلحصار انجام شده بود.

بعد از این هم قطعاً من روی مواضعم هستم. نه نشر اکاذیبی می‌کنیم، نه به تعبیر آقایان، تبلیغ علیه نظام می‌کنیم. اساساً ما بحث سیاسی با این‌ها نداریم. بحث ما در مورد حق حیات است، در مورد حق دادرسی منصفانه است و چیزهایی که رعایت نمی‌کنند. من خیلی کوتاه به شما بگویم، شما ببینید در چه بستری این احکام اعدام صادر می‌شود.

همین عزیزانی که الان با حکم اعدام مواجه هستند، بیش از ۲۰۰ نفر که بیش از ۶۰ نفر در واحد ۳ زندان قزلحصار در شرایط بسیار بدی به سر می‌برند. این‌ها بر چه بستری حکم اعدام گرفته‌اند؟ من فقط یک نمونه برای شما می‌گویم. در گیلان ما یک شعبهٔ دادگاه انقلاب داریم و یک شعبهٔ تجدیدنظر. در شعبهٔ بدوی پدر قاضی است و دیوان عالی که پرونده را نقض می‌کند، در شعبهٔ تجدیدنظر یک پسر او قاضی است. ببینید کجای دنیا چنین چیزی می‌بینید که پدر حکم اعدام بدهد، دیوان نقض کند و پرونده برود پیش پسر؟ این پسر طبیعتاً حکم پدر را تأیید می‌کند. همهٔ دنیا را شما بگردید، چنین چیزی نمی‌بینید.

یا در همین تهران شما ببینید مثلاً شعباتی در دیوان، شعبهٔ ۹ دیوانِ آقای مزینانی یا شعبات دیگری، یکی دو تا شعبه روزانه حکم اعدام تأیید می‌کنند. آقا مگر می‌شود؟

یک زمانی در جریان «زن، زندگی، آزادی»، با آقای صلواتی ۱۰ نفر از بازداشت‌شده‌ها را آوردند به‌صورت علنی، فیلمی پخش کردند و اتهاماتی زدند، اما دیگر این کار را هم نمی‌کنند. یعنی حتی برای هواداران خودشان،

اقلیتی که هوادارشان است هم حتی نمی‌خواهند توجیه کنند. مأمور کشته است؟ خب فیلم و مستندات نشان بدهید. به لحاظ نقض حقوق بشر وضعیت بدتر شده است، اما مقاومت هم بیشتر شده؛ و من اطمینان دارم این مقاومتی که ما علیه اعدام‌ها داریم، در نهایت به نتیجه می‌رسد. ما نباید کوتاه‌مدت ببینیم، در میان‌مدت ببینیم، در بلندمدت قطعاً نتیجه می‌دهد.

از دستاوردهای داخل زندان به شما گفتم. یک نمونه از دستاوردهای بیرون زندان به شما بگویم. بعضی از شعبات، شما در اخبار ببینید و اطلاعاتی که من از دوستان وکیل دارم، در دادگاه انقلاب الان می‌بینیم احکام ۲۵ سال یا ۳۰ سال حبس می‌دهند. البته که این خیلی وحشتناک است، اما بر اثر همین فشار، این فضا علیه اعدام، بعضاً می‌بینیم که اعدام نمی‌دهند. اسم نمی‌آورم از شعبات. دستاورد بزرگی است، خانم قاضی. اگر ما مقاومت نمی‌کردیم، جامعه معترض نمی‌شد، چه‌بسا همهٔ این‌ها را اعدام می‌دادند. با وجود این، من شرایط را بسیار خطیر می‌بینم. بسیار سخت است، ولی مقاومت هم چشمگیر است و باید بسیار بیشتر باشد.

- **قاضی پدر و پسری که اشاره کردید؛ اتفاقاً حکم اعدام شریفه محمدی را احمد درویش‌گفتار صادر کرده بود و وقتی دیوان نقض کرد، پسرش محمدعلی درویش‌گفتار دوباره حکم اعدام داد.**

بله، دقیقاً، و این فقط یک نمونه است.

بیشتر در این باره:



نسرین ستوده: مبارزه خشونت‌پرهیز هنوز جایگزین دیگری ندارد

- **ولی برگردم به خود شما، آقای حائری. شما اولین بار در جریان بند ۳۵۰ زندان اوین در سال ۸۸ متهم شدید و برای شما پرونده تشکیل شد. آن موقع پیگیر پروندهٔ برادرتان بودید که زندانی سیاسی بود. راه طولانی تا این‌جا آمده‌ایم؛ از آن زمان که خانوادهٔ زندانی بودید و پیگیر بودید تا الان که یکی از سرشناس‌ترین فعالان حقوق بشر هستید که امروز این جایزه را گرفتید. قبل از مصاحبه به من گفتید دربارهٔ این جایزه از این بابت خوشحال هستید که حق حیات انسان‌ها و نه به اعدام را در عرصهٔ بین‌المللی مطرح می‌کند.**

بله. گذشته را یادآوری کردید. واقعیت این است که از زمان دانشجویی تا مقطع سال ۸۸ یک کنشگر سیاسی بودم، البته با دغدغه‌های حقوق بشری؛ و سال‌هایی که فعالیت سیاسی می‌کردم، از سران جمهوری اسلامی اگر کسی را از نزدیک می‌دیدم، اولین سؤالاتم در مورد اعدام‌های ۶۷ و میزان اطلاعشان از آن اعدام‌ها بود. از آقای موسوی بجنوردی که استاد دورهٔ ارشد ما در فقه سیاسی بود تا مقامات دیگر.

اما واقعیت این است که در این مسیر هم حقوق بشر برای من واقعاً اولویت جدی‌تری به نسبت خود سیاست و سیاست‌ورزی داشت و به تعبیر شما درگیری با موضوع زندان و زندانی سیاسی. خانوادهٔ ما از سال ۸۸، هم همسر خواهرم و هم برادرم و بسیاری از دوستانم زندانی بودند و خود من که مرتب احضار می‌شدم. از آن زمان با بحث حقوق زندانیان سیاسی به‌شکل عینی مواجه بودم و بر اساس همان پیگیری‌ها بود که به من حکم زندان دادند؛ در واقع سازمان اطلاعات سپاه پرونده‌سازی کرد.

و حالا این‌طور شد که من در سال ۹۹ و ماه‌های پس از آبان ۹۸ برای تحمل حبس به زندان تهران بزرگ رفتم و این هم یک اتفاقی بود که مرا بیشتر مصمم کرد. بیش از ۱۰۰ نفر از بازداشت‌شدگان آبان را من در تهران بزرگ دیدم و پیگیری این فعالیت‌ها و حقوق این افراد و خانواده‌هایشان مرا رساند به جریان «زن، زندگی، آزادی» که متأسفانه به‌وسیلهٔ اعدام می‌خواستند مردم معترض را سرکوب و ارعاب کنند و بترسانند.

ماهان صدرات بود؛ زنده‌یاد محسن شکاری بود، و یادم هست که به‌خاطر انتقال ماهان صدرات از زندان تهران بزرگ به رجایی‌شهر نوشتم و هشدار دادم و روز بعد مرا برای اجرای حکم سه سال و نیم به زندان اوین احضار کردند.

روزی که ما را به قزلحصار بردند، من هیچ ذهنیتی نداشتم. در اوین ما مستقیم با اعدام مواجه نبودیم و درگیر یک‌سری زندانیان ابرمفسدان مالی و دزدان جمهوری اسلامی بودیم. امثال حسن رعیت و اکبر طبری و دیگران که متأسفانه سرویس‌های خاصی می‌گرفتند و البته ده‌ها زندانی دیگر و کسانی که قرارهای چند میلیون دلاری و ده‌ها میلیون دلاری داشتند و آن‌ها را بیرون می‌فرستادند و فرار می‌کردند. خب آن‌جا دغدغه‌های ما این‌ها بود.

من آن موقع هم نامه‌ای به آقای اژه‌ای نوشتم، ولی خب وقتی قزلحصار رفتیم، دیدیم که واقعاً زندگی انسان‌ها را دارند تاراج می‌کنند و دیگر تقریباً می‌شود گفت در چهار سال گذشته من تمرکز کردم روی دفاع از زندگی آدم‌ها و در این مدت هم واقعاً متوجه این شدم که ما از همه نظر می‌توانیم با اعدام مخالفت کنیم.

خوشحالم از این‌که بخشی از جامعهٔ مذهبی ما، روشنفکران دینی ما هم در این عرصه آمدند. البته من پیش‌تر دعوت کرده بودم از آن‌ها و حتی از مراجع مستقل که بیایند و با اعدام مخالفت کنند. با همهٔ ناملایمتی‌هایی که ما در جامعه داریم، فروپاشی اقتصاد و شرایط نه جنگ نه صلحی که الان است و همهٔ این‌ها، ما دست‌کم می‌توانیم از جان آدم‌ها مراقبت کنیم و حکومت را وادار کنیم به این‌که هر کاری که می‌کند، دست‌کم در زندان‌ها به جان آدم‌ها تعرض نکند.

و فکر می‌کنم هر کسی اگر صادقانه با خودش بنشیند و به وضعیت کشور فکر کند، الان اولویت ما، ضروری‌ترین و فوری‌ترین کاری که هر کسی، نه فقط کنشگران حقوق بشر، فعالان سیاسی و هنرمندان ما و اصحاب رسانه، هر کسی که صدایی دارد به هر شکلی، همین است. فکر می‌کنم همه این را متوجه می‌شوند و تصدیق می‌کنند که فوری‌ترین کار ما این است که با اعدام‌ها و بستری که بر اساس آن اعدام‌ها انجام می‌شود یا احکام اعدام صادر می‌شود، مخالفت کنیم.

- **آقای حائری، در کنار این‌که این کارزار بسیار کمک کرد به این‌که «نه به اعدام» و حق حیات انسان‌ها به‌نوعی در جامعه گسترش پیدا کند و خود زندانیان به حق حیاتشان آگاه‌تر شوند ـ زندانیان غیرسیاسی منظورم است ـ و برای حق حیاتشان مبارزه کنند، ولی در کنار این گفتمان و جا افتادن این گفتمان، ما شاهد اعدام‌های بسیار زیادی هستیم، از زندانیان سیاسی تا غیرسیاسی. و به‌خصوص بعد از حملهٔ آمریکا و اسرائیل به ایران در ۹ اسفند پارسال، اعدام‌های سیاسی هم به‌شدت افزایش پیدا کرده تحت عناوین «جاسوسی» یا «محاربه» و «مفسد فی‌الارض». شما چطور می‌بینید؟ فکر می‌کنید در کنار کاری که کردید و ادامه می‌دهید، چه باید کرد؟**

ببینید! من فکر نمی‌کنم که این اتفاقی باشد. یعنی این‌که ما از دو سال و نیم پیش کارزار «سه‌شنبه‌های نه به اعدام» را از درون زندان‌ها شروع کردیم و الان جمهوری اسلامی در مقطعی قرار گرفته که بیش از هر زمان دیگری ـ اگر ما تابستان ۶۷ را مستثنا کنیم ـ اعدام می‌کند و این شرایطی که هستیم در تمام این ۴۷ سال استثنایی بوده، این میزان استفاده و بهره‌برداری که حکومت از مجازات اعدام می‌کند، هم در حوزهٔ جرائم عمومی و جرائم مواد مخدر که بیش از ۷۰ درصد اعدام‌ها در سال گذشته در این حوزه بوده؛ و هم متأسفانه در حوزهٔ مقابله با اعتراضات پیشین و به تعبیر خودشان پیشگیری از اعتراضات آینده.

این اتفاقی نیست و من همان موقع هم به دوستان می‌گفتم که هر چقدر جلوتر برویم، این حکومت از ابزار اعدام بیشتر استفاده می‌کند. نگاه خودم این است که ما هر کاری که می‌توانیم بکنیم.

ببینید! بالاخره در ساختار جمهوری اسلامی هم ـ البته من باورم مثل سابق نیست که بگویم یک دوگانگی محض وجود دارد ـ بالاخره تضاد منافع وجود دارد. تضاد دیدگاه‌هایی در حوزهٔ سیاست خارجی است. ما

باید این‌ها را به این باور برسانیم که اعدام کردن به نفع خودتان نیست. دغدغهٔ ما این است که جان آدم‌ها را ولو شده یک نفر را نجات بدهیم.

خب اگر ما بتوانیم این‌ها را به این اقناع برسانیم که شما وقتی علیرضا سپاهی را اعدام می‌کنید، به ضرر خودتان هم است. این نه‌تنها مردم را نمی‌ترساند، بلکه خشمشان را انباشته‌تر می‌کند. یک فنری است که شما هرچه بیشتر فشار می‌دهید، جهیدنش در آینده به شما بیشتر آسیب می‌زند و با هر منطقی، با هر ابزار خشونت‌پرهیزی، با هر وسیله‌ای، هر مسیری اقناع کنیم.

من به شما بگویم اصلاً دغدغهٔ این را ندارم که دوستان ما و دیگران، تحت عنوان کارزار «سه‌شنبه‌های نه به اعدام» هر سه‌شنبه اعتراض کنند. در این یک ماه که آزاد شدم، هشتگی دیدم مثلاً ذیل عنوان «آخرین نفس» که بعضی از جریانات سیاسی با آن به اعدام اعتراض می‌کنند. این خیلی خوب است.

اما نباید ما با هر عنوانی و هر هشتگ یا هر کارزاری فقط به چند اعدام بپردازیم و به چند زندانی توجه کنیم. این اشتباه است. ما باید به‌طور مطلق با اعدام مخالفت کنیم. «نه به اعدام» باید یک معیار برای امروز و برای فردای ما باشد. اگر ما مثلاً به اعدام کسی که فکر می‌کنیم نگاه سیاسی‌اش با ما متفاوت است نپردازیم، این اشتباه است.

- **یعنی در واقع معتقدید نباید مقطعی باشد و باید به‌صورت مستمر و همه‌شمول برای همهٔ افراد باشد، نه فقط برای گرایش‌های خاصی.**

بله. یکی از مواردی که در کارزار خیلی برای ما اهمیت داشت، علاوه بر جمعی بودن کارزار و این‌که همه به آن تعلق خاطر داشته باشند، این بود که ما «نه به اعدام» را نه فقط در برابر جمهوری اسلامی، بلکه به‌عنوان یک خواسته‌ای که برای آیندهٔ ایران مهم است، برای هر شرایطی، چه جمهوری اسلامی باشد چه نباشد، جا بیندازیم.

و انتظار ما این است که به‌خصوص کسانی که صدایشان بیشتر شنیده می‌شود، متعهدانه‌تر رفتار کنند و به‌صورت رسمی اعلام کنند که ما در آیندهٔ ایران اعدام نخواهیم داشت و اعدام را لغو می‌کنیم و الان هم اعدام را برای همه نمی‌پسندیم و مخالفت می‌کنیم و صدای همه می‌شویم.

- **آقای حائری، خیلی از شما ممنونم. هر نکتهٔ دیگری هم فکر می‌کنید لازم است مطرح بکنید، بفرمایید.**

من یک ماه است که صدای دوستانم را نشنیده‌ام.

- **دوستان داخل زندان منظورتان است؟**

بله. دوستانی که در زندان قزلحصار با آن‌ها به تعبیر خودم در یک قبر بودیم و بیش از سه سال را سپری کردیم. انفرادی‌ها رفتیم، کتک خوردیم، دستبند می‌زدند، لباس‌هایمان را پاره می‌کردند و در همهٔ این سال‌ها، این قوت قلبی که آن‌ها به من می‌دادند و من به آن‌ها می‌دادم، به‌خصوص ۱۰ نفری که کارزار «سه‌شنبه‌های نه به اعدام» را در بهمن ۱۴۰۲ با هم شروع کردیم.

من می‌خواهم یک اسم را این‌جا بیاورم به‌عنوان یکی از نمادها؛ حمزه سواری، هم‌وطن عرب ما، بچهٔ کوت‌عبدالله اهواز که ۲۱ سال است در زندان است، بدون این‌که کوچک‌ترین تخریبی داشته باشد، بدون این‌که حتی زخمی بر بدن کسی زده باشد. فقط به‌خاطر یک اعتراض. دو برادرش، محمدعلی و جعفر، در سال ۸۴ اعدام شدند، اما باوری که حمزه سواری دارد به این‌که تنها راه سعادت این مردم از مسیر گفت‌وگو، از مسیر حرف زدن، با هم بودن و روادار بودن نسبت به هم می‌گذرد، این باور باید عمومی شود.

دوست داشتم الان حمزه را در کنار خودم می‌داشتم و مطمئنم روزی در کنار ما در بیرون، در آزادی، ان‌شاءالله زندگی خواهد کرد. من جایزه را به ۱۸ هم‌بندی خودم تقدیم کردم. مشخصاً حمزه سواری، به‌عنوان یکی از کسانی که با وجود این‌که این حکومت حق زندگی خانواده‌اش را غارت کرد و تاراج برد، اما به‌شدت معتقد است به این‌که مسیر ما، آیندهٔ ما از مسیر گفت‌وگو کردن و رواداری می‌گذرد و باید این را به مردم ایران بگویم که هر کسی جز این فکر می‌کند، مطمئن باشید دشمن این مردم است. مطمئن باشید خودش اگر حتی عنوانی نداشته باشد، در پشت صحنه بخشی از ساختار سرکوب است.

ما نسبت به همهٔ مردم ایران باید این رواداری را داشته باشیم و این باور که نه‌تنها بحث «نه به اعدام» و پاس داشتن حق زندگی همگان، بلکه حتی آیندهٔ ما در گرو این است که بتوانیم با همدیگر حرف بزنیم و بعد عمل کنیم.

من امیدوارم صدایم را دوستانم و حمزه سواری در زندان قزلحصار که الان حبس می‌کشند، بشنوند که این جایزه را به آن ۱۸ نفر تقدیم کردم و به ۱۰ نفری که شجاعانه ایستادند و متعهدانه رفتار کردند و در کنار هم علیه اعدام‌ها به پا خاستیم و این مسیر را در آینده هم ادامه خواهیم داد، تقدیم می‌کنم.

- **در زندان، رادیو فردا را گوش می‌دهند و من هم امیدوارم صدای شما را از این‌جا بشنوند.**

بله. بله.

- **آقای حائری، ولی شما تازه از زندان بیرون آمدید، با این هزینه‌ای که دادید و پرونده‌های متعددی که برای شما تشکیل شد. فکر نمی‌کنید پخش این گفت‌وگو ممکن است باز برای شما هزینهٔ دیگری ایجاد کند؟**

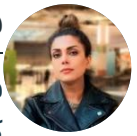
ببینید! من به آقایانی که در واقع علیه ما سال‌ها پرونده‌سازی کردند و ما را زندانی کردند، در آخرین بازجویی‌ها گفتم که من با همهٔ رسانه‌ها گفت‌وگو می‌کردم، حالا جز یکی دو تا. و اعتقادم این بوده که ما باید حرفمان را به مردم بزنیم. به آقایان گفتیم که «رسانهٔ ملی» شما، «رسانهٔ میلی» شده و نه‌تنها به مخالفین، که حتی به فعالان حقوق بشری که دغدغهٔ حقوق بشر دارند و با شما اصلاً دعوای سیاسی ندارند هم یک دقیقه اختصاص نمی‌دهید و حتی از همان تریبون آن‌ها را تخریب می‌کنید. طبیعی است که من باید حرفم را به مردم بزنم، به‌خصوص این‌که مسئله، مسئلهٔ زندگی مردم است.

حالا فکر می‌کنم و تصورم این است، یعنی امیدوارم که تازه آزاد کرده‌اند و می‌توانستند در زندان مرا نگه دارند ـ ادعای خود آقایان هم بود که ما می‌توانیم حکم بگیریم، می‌توانیم اجرا بکنیم، می‌توانیم نکنیم ـ همه‌چیز دست خودشان است.

من هیچ تعهدی به کسی ندادم که بیرون از زندان چه نوع رفتار بکنم یا چه مسیری را بروم. بنابراین اصلاً دغدغه‌ای نسبت به این موضوع ندارم و مسئلهٔ مهم این است که واقعاً کمک کنیم این مسئلهٔ اعدام‌ها متوقف شود. اگر این هزینه‌ای داشته باشد، با همهٔ وجودم مشکلی ندارم.

در عین حال تأکید کنم به شما که هیچ‌کسی زندان را دوست ندارد و من هم زندان را دوست ندارم. باور کنید من بعد از یک ماه که آزاد شدم، شاید سه چهار روز است که توانسته‌ام با محیط پیرامونم مقداری خو بگیرم. شاید بعد از یک ماه، سه چهار روز است که توانسته‌ام شب‌ها بخوابم.

طبیعتاً دوست ندارم برگردم زندان. هیچ‌کسی دوست ندارد. اما خب یک جایی، آدم باید انتخاب کند؛ آیا من حرفم را بزنم یا نه؟ من ترجیح می‌دهم حرفم را بزنم و سکوت نکنم. این‌که چه خواهد شد، امیدوارم اتفاقی نیفتد، اما اگر افتاد دیگر دست من نیست.



فرشته قاضی

فرشته قاضی از سال ۱۳۹۹ به تحریریهٔ رادیوفردا پیوست. او که بیش از دو دهه سابقهٔ روزنامه‌نگاری در کارنامه خود دارد، در ایران به ویژه در حوزه سیاست داخلی، دولت و مجلس فعالیت می‌کرد. او پس از خروج از ایران، با وبسایت‌های روزآنلاین، یورونیوز و بی‌بی‌سی فارسی همکاری داشت که محصول این دوره، انجام گفت‌وگوها و نوشتن گزارش‌های اختصاصی در ارتباط با سیاست داخلی و حقوق بشر در ایران بوده است.

این مطلب بخشی از:

سیاسی | بایگانی | فراتر از خبر

© ۲۰۲۶ تمام حقوق این وب‌سایت، بر اساس مقررات کپی‌رایت، برای رادیو فردا محفوظ است.